

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

الگوها، راه‌رهای از بی‌معنایی و سرگشتگی



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۲۲

تعداد صفحه : ۷

آفرین بررسی : ۸۷/۰۹

تاریخ تمریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع :

الگوها، راه‌رهای از بی‌معنایی و سرگشتگی

برای بررسی مفهوم قهرمان پروری، در ابتدا باید بین مفهوم الگو و مفهوم قهرمان اندکی فاصله‌گذاری کرد. مسأله الگو، در جامعه‌شناسی، در روند اجتماعی شدن افراد، و در روانشناسی، در روند رشد و تربیت مطرح شده است. به ویژه در روانشناسی که انسان‌ها در روند تربیتی خود، معمولاً سه مرحله تشویق و تنبیه، الگوگیری، و درونی شدن ارزش‌ها را می‌توانند دنبال می‌کنند.

در مرحله تشویق و تنبیه، فقط ترس و طمع فرد کارکرد دارد. در الگوگیری، فرد در یک مرحله بالاتر قرار می‌گیرد و از ویژگی‌های الگو الهام می‌پذیرد، اما بالاترین سطح رشد اخلاقی، درونی شدن ارزش‌ها، فارغ از الگوهایی است که خود می‌توانند نقاط ضعفی داشته باشند و یا (آن الگوها) در مراحل از زندگی دچار انحراف و خطا شده و (دیگر) شایسته الگوگیری نباشند.

در جامعه‌شناسی نیز طی روند اجتماعی شدن، فرد در ابتدا از بزرگسالان خانواده به ویژه پدر و مادر و سپس از همسالان خود در محیط کودکی و آموزشی الگوپذیری دارد. بدین ترتیب می‌توان گفت مسأله الگوها، مسأله‌ای فراگیر در زندگی فردی و جمعی همه انسان‌هاست. اما قهرمان‌ها الگوهایی بزرگ‌اند. نیاز به الگوهای بزرگ نیز از دوران اساطیری ماقبل تاریخ، همواره با بشر بوده است. در تفکر اسطوره‌ای، برای هر امر فکری و عملی، سرمشقی اولیه، مقدس و کیهانی وجود دارد. در دوران ادیان، تفکر اسطوره‌ای از قدرت می‌افتد، هرچند هنوز حضوری جدی دارد. و در تفکر مدرن هم نحوه اندیشه اسطوره‌ای به حاشیه و پاورقی رفته و استعاره جای اسطوره را گرفته است.

اما نیاز وجودی و تقدیس سرمشق‌ها، در ناخودآگاه و روان فردی و جمعی بشر همچنان پابرجا مانده است، تا به آنجا که امروز اسطوره‌ها و قهرمان‌های ورزشی، هنری، سینمایی، سیاسی و... همچنان در زندگی روزمره اکثر مردم نقش فعالی دارند، اما اینکه این نوع قهرمان‌گرایی مذموم یا ممدوح است به نوع نسبت وجودی آدمی با این الگوها بازمی‌گردد.

از این رو شاید بتوان در این رابطه سه نوع نسبت را با تاکید بر الگوهای سیاسی و اجتماعی از هم تفکیک کرد :

(الف) ستایش و تقدیس، اما عدم پیروی و رهروی از الگوها.

این نسبت وجودی، عمدتاً معطوف به شرایطِ یأس و ترس، انفعال و ناامیدی است.

(ب) ستایش و تقدیس همراه با اطاعتِ مطلقه و کورکورانهٔ هیجانی.

این وضعیت عمدتاً معطوف به حالتی پوپولیستی است.

(ج) ارتباط‌گیری وجودی و ارزش‌گیری، الهام و ایجاد امیدواری و شور و حرکت و پایداری در خود.

این نسبت عمدتاً معطوف به شرایطی فعال و پُر امید و تبعیت و الهام‌گیری آگاهانه از الگوها به عنوان نمونه‌های موفق و "علائم راه" دانستن الگوها جهت درونی کردن ارزش‌هاست.

اما اینکه در جامعهٔ کنونی و شرایط فعلی قهرمان‌گرایی کارکردی مثبت یا منفی دارد، نیازمند نوعی ارزیابی از شرایط یک دههٔ اخیر کشورمان است که موسوم به دوران اصلاح‌طلبی است.

اصلاح‌طلبی جدا از کارکردها و دستاوردهای مثبت و منفی‌اش، قابل نقد و بررسی است و هرگونه گام فرابیش نهادن بدون این ارزیابی، منجر به نوعی دور خود چرخیدن خواهد شد.

به دوران اصلاحات می‌توان نقدهای متفاوت و متنوعی داشت (از جمله نقد اقتصادی، نقد تشکیلاتی، نقد مدیریتی و سازماندهی و...)، اما یکی از نقدهای مهم در این دوران، نقد فکری و دیگری نقد اخلاقی، رفتاری و مشی‌ای است.

به اعتقاد نگارنده، از لحاظ فکری در این دوره، یک گفتمان فکری لیبرال (هرچند که در کنارش گفتارهای دیگری نیز مطرح بوده و هست) تبدیل به گفتار غالب و رایج شد، همان گونه که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، گفتمان سوسیالیستی، گفتار غالب بود.

ولی به نظر می‌رسد که از بدیاری ما ایرانیان، این گفتارها، که معمولاً بدل و بدیل یک گفتار رایج جهانی است، نمونه مثبت و مرغوبی از آن گفتار جهانی نبوده است. روشن‌تر اینکه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، از انواع گرایش‌های چپ که در جهان رایج بود، نوع عقب‌مانده‌ای (بُنجل) از آن در ایران رواج یافت که همان مارکسیسم روسی استالینی بود.

در یکی دو دهه اخیر نیز به نظر می‌رسد نوع نامرغوب و بُنجلی از گفتار لیبرالی در ایران رواج یافته است.

اگر در گذشته نگاه جمع‌گرای سوسیالیستی با روایت عقب‌مانده‌ای، که در آن آزادی انسان و تنوع نحوه‌های زیست نادیده گرفته می‌شد، رواج یافت، در حالی که نمونه‌های مرغوب‌تری از اندیشه جمع‌گرایی و عدالت سوسیالیستی نیز وجود داشت، مثل انواع سوسیال‌دموکرات آن که جامعه ما از این روایت‌ها محروم بود، در دوران جدید نیز اشکال نامرغوب و بنجل‌ای از لیبرالیسم در ایران رواج یافته است. قرائت‌هایی که بر فردگرایی مطلق (بدون هیچ‌گونه حس جمعی و ملی) تاکید می‌کند و محورش بر لذت و امنیت استوار است.

از جمع‌گرایی گذشته، نوعی تبعیت و اطاعت مطلق از الگوها بدون حق نقد و بدون حق تنوع نحوه زیست بیرون می‌آمد و در حرکت‌های جمعی، چه به شکل پوپولیستی آن و چه به شکل سازمان‌سازمانتالیستی، معنا می‌یافت. در فردگرایی جدید هم، نوعی محاسبه مستمر فردی و فرار از مسوولیت‌های سخت و دشوار، به ویژه اگر با هزینه و محرومیت همراه باشد، حاکم است و سیاست به معنای محاسبه‌گری و هزینه و فایده‌کردن‌های فردی (نه جمعی، ملی و صنفی) برخورد می‌کند.

از همین منظر می‌توان اصلاح طلبی یک دههٔ اخیر را مورد نقد فکری و اخلاقی قرار داد و بر همین مبناست که می‌توان نیاز به الگوهای برتری که از خود و منافع خویش به خاطر جمع گذشته‌اند را مطرح کرد.

بر این اساس این الگوها می‌توانند در دو وضعیت، الهام بخش اخلاقی انسان‌ها (در اینجا فعالان سیاسی و اجتماعی) قرار گیرند؛ یکی در وضعیت‌های دشوار فشار و سختی که لازمهٔ هزینه پرداختن این فعالان در هر دو راه دموکراسی و توسعه و حقوق بشر است و دیگری در وضعیت قدرت و رفاه و دولتمردی در جامعه‌ای غیر نهاد مند و غیر قانون مند که امکان فساد فراوان است و ترجیح منافع فردی و گروهی بر منافع ملی دیده می‌شود.

مثال‌های متعددی از این دو وضعیت در ذهن همگان حضور دارد که نیازی به تکرار آن نیست، اما این الگوها زمانی می‌توانند نقش مثبتی داشته باشند که ما نسبت وجودی‌ای از نوع سوم، یعنی ارتباط‌گیری اخلاقی، با آنها داشته باشیم نه دو حالت اول و دوم.

در حالت نخست الگوها فقط تقدیس می‌شوند تا انفعال و بی‌عملی ما را توجیه کنند. ما ناتوانی، ناکامی و بی‌مسئولیتی خود را در پشت پیروزی و قهرمانی قهرمانانی که ستایش می‌کنیم پنهان می‌نماییم و این امر متأسفانه در تاریخ چند هزار سالهٔ پرفراز و نشیب تاریخ ما ریشه‌های عمیقی دارد. به قول مرحوم بازرگان ما عادت کردیم که همهٔ اشتباهات را بر گردن گذشتگان و همهٔ مسئولیت‌ها را بر گردن آیندگان بیندازیم و به این ترتیب خود را به دوران مرخصی می‌فرستیم.

و در دوران مرخصی، با تقدیس قهرمانان، پوچی، بی‌معنایی و روزمرگی زندگی مان را توجیه می‌کنیم.

این اما نسبتی کاملاً منفی و تخریبی با الگوها دارد. نسبت دیگر هم یک نسبت پوپولیستی است که باز در جامعهٔ ما رواج فراوانی داشت و گهگاه دارد. در این حالت ما جسم و روح خود را با یک بیعت به یک مراد واگذار می‌کنیم و چشم بسته به دنبال او می‌رویم و این نقطه هم از بدشانسی ما ایرانیان است که ما از گاندی‌ها و نلسون ماندلاها محروم بودیم.

در اینجا نیز باید بر این نکته تأکید کرد که ما چه خواهیم و چه نخواهیم در جامعه‌ای که قشر بندی اجتماعی و طبقاتی در آن شکل استواری نیافته است و در جامعه‌ای که حوزه مدنی و نهادهای غیر دولتی بسیار ضعیف و لرزانند و به خاطر وجود نفت به جز در حالت گلخانه‌ای و تحت حمایت یک دولت ملی پانمی‌گیرند و باز هم در جامعه‌ای که تفکیک نهاد و تفکیک قوا نهادینه نشده است و احزاب نیز عمری بهاری و ناپایدار دارند و... بالطبع، شخصیت‌ها (چه مثبت و چه منفی) نقش موثرتر و تاریخ سازتر دارند و از این منظر است که می‌توان نقش الگوها و قهرمان‌ها را بیشتر مورد توجه قرار داد.

اگر الگویی وجود داشته باشد که نیازهای تاریخی ما را در شخص خود متبلور کرده باشد، ما بسیار خوش شانس خواهیم بود؛ نیازهایی که امروزه می‌توان در تسامح و مدارا، تدبیر و عقلانیت، نگاه به توسعه متوازن در همه ابعاد (به ویژه آزادی، دموکراسی، رفاه و عدالت) و نگاه دموکرات ملی فراگیر (که در برگیرنده تفکرات دینی و غیر دینی مختلف اقوام گوناگون، اصناف و به ویژه عدالت جنسیتی باشد) تعریف کنیم. به ویژه آنکه این شخص باید به لحاظ اخلاقی، مهر مادرانه و بزرگواری پدرانه را در رفتار خویش متبلور کرده باشد و همچنین نیاز به مصرف کم و تولید زیاد را در جهت گریز از دایره معیوب و ملعون فقر و عقب ماندگی در زندگی خویش عملی ساخته باشد.

به این ترتیب می‌توان گفت، ما خواسته و ناخواسته تحت سیطره الگوها (مثبت و منفی) قرار داریم. این امر در شرایط تعلیق استراتژی (به عبارت دقیق تر فقدان پروژه سیاسی) در ایران و سیطره تفکر و اخلاق اتمیستی، فردگرایانه و محاسبه گرایانه فردی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان، شدت بیشتری می‌یابد.

اما فراتر از شرایط کنونی ایران، نیاز به الگوها و قهرمانان صرفاً امری پیشامدرن نیست و حتی می‌توان گفت در دوران رواج تفکر پُست مدرن که هر روایتی را در پرائتمی می‌گذارد و "معنا"، "ارزش" و "آرمان" دیگر بی‌بنیاد شده است، انسان امروز به اسطوره و قهرمان نیاز بیشتری پیدا کرده است، چرا که او در این برهوت زندگی، در "ذهن" به تردید، بحران، سرگستگی و سرگردانی رسیده است و شاید نیاز به "عین" داشته باشد.

و این مثال‌های عینی ملموس و گوشت و خون دار، یعنی انسان‌های اخلاقی، می‌توانند راه‌گریزی از بی‌معنایی و سرگستگی باشند. این انسان‌ها

می‌توانند در حوزه‌های تمدنی و فکری مختلف همچون یک رنگین کمان، گوناگون باشند. اما شاید یک خصیصه در همه آنها مشترک باشد، آنها به دیگری و دیگران می‌اندیشند نه صرفاً به خود و این معنایی جز اخلاق و زیست اخلاقی ندارد.